

(این مقاله بار نخست در خرداد  
۱۳۵۴ در نالر فردوسی دانشکده ادبیات  
و علوم انسانی دانشگاه تهران در یک  
سخنرانی ارائه شده است).

هرمز میلانیان

# درست و غلط در زبان‌ازدیدگاه‌زبان‌شناسی

آنچه که نام زبان‌شناسی بخود گرفته نزدیک به دو  
قرن است که ادعای پژوهشی و فراکاوی علمی زبان  
را ارائه میدهد. این تاکید بر علمی بودن برخوردار  
زبان‌شناسی و زبان‌شناسان با پدیده‌زبان، تمام گرایشهای  
گوناگون زبان‌شناسی را در دوره‌های متفاوت مشخص  
می‌کند:

چه در قرن نوزدهم که به پیروی از تاریخی-  
گرای هیگل و داروین در زمینه علوم انسانی و طبیعی،  
زبان‌شناسی نیز بیشتر جنبه تاریخی و در زمانی داشت  
و چه در قرن بیستم که توصیف همزمانی ساختمان  
زبانهای بشری با کاربرد روشهای دقیق‌صوری، بعنوان  
گرایش اصلی دست‌بالا را یافت و سرانجام چه در دهه  
اخیر که جستجوی ژرف ساختی ذهنی و جهانی که  
به صورت‌های گونه‌گون در رساخت زبانهای گوناگون  
جلوه‌گر تواند شد، گرایشی کهن‌تر را با جامه‌ای نوین  
مطرح ساخته. در حقیقت اصطلاح «علمی» سکه  
رائجی است که هیچ زبان‌شناسی از کاربرد آن دریغ  
نکرده و نمی‌کند. ولی روشن است که همان‌طور که با  
حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمیشود، تنها با گفتن

پژوهشگاه علوم انسانی  
رتال جامع علوم انسانی

اینکه زبانشناسی رشته‌ایست علمی نمیتوان علمی بودن آن را مسلم گرفت و بدینسان آن را از انواع دیگر پژوهشهای زبانی متمایز کرد. نه تنها تعریف «علمی بودن» کار آسانی نیست بلکه حتی برخورد با این مسئله در هر دوره به نحوی متفاوت جلوه گر تواند شد. برای نمونه اگر زمانی یکی از معیارهای مهم علمی بودن روش در توصیف زبان، کنار نهادن معیارهای ذهنی و تکیه محض بر معیارهای عینی و در نتیجه فرعی گرفتن معنی و یا حتی نادیده گرفتن آن و کاربرد انحصاری معیارهای صوتی بشمار می‌آمد، امروزه باردیگر توجه به نظام ذاتی ذهن بی آنکه در رفتار عینی انسان نشانه‌های محصولی بگذارد و نیز تکیه بر شم زبانی گویندگان مطرح شده و جنبه‌ای ذهن‌گرا به پژوهشهای زبانی سالهای اخیر داده است البته بی آنکه اجباراً همه زبانشناسان با آن موافق باشند. با اینهمه من فکر می‌کنم مشخصاتی از علمی بودن روش کار زبانشناسی در برخورد با پدیده زبان را میتوان در دوران‌ها و مکتب‌ها و گرایشهای متفاوت آن بازدید که تاکنون به عنوان عاملی ثابت دستخوش دگرگونی نشده و پیروی از آن

یکی از مهمترین مشخصات تمایز دهنده زبانشناسی است (اگر اصطلاح رائجی را بخواهیم بکار ببریم). شاید بتوان این ویژگیها را به صورت زیر ارائه داد:

۱- زبانشناسی پدیده زبان را بی هیچ پیش‌داوری و یا پیروی از سلیقه شخصی یا جهان بینی خاصی بررسی می‌کند.

۲- زبانشناس - دست کم در نخستین مرحله - توصیف ساختمان زبان و قواعد مسلط بر آن را آنچنانکه هست هدف خود قرار میدهد.

۳- زبانشناس زبان را نظامی یکپارچه میبیند که واحدها و اجزاء آن در رابطه با یکدیگر و با کل دستگاه زبان، ارزش خود را می‌یابند.

۴- زبانشناس، زبان را در کارکرد آن پدیده‌ای انتزاعی در نظر می‌گیرد که در کاربردش مستلزم درگیری گروهی عظیم از سخنگویانی است که توافق زبانی، نخستین عامل تفهیم و تفاهم متقابل میان آنان میباشد درست به این دلیل که زبان شناس نقش مرکزی زبان را ایجاد ارتباط میان افراد یک جامعه میداند نقشی که به زبان شکل می‌بخشد و ضامن کارکرد مداوم آنست گو اینکه تحول و دگرگونی آن را نیز در آخرین

تحلیل سبب میشود.

ویژگیهایی که برشمردیم شاید برای ارائه تعریفی دقیق از علمی بودن روش کار نارسا باشند ولی لاقلاً مشخص کننده برخورد غیر علمی با زبان هستند و به عبارت دیگر در ارزیابی منفی موثرند. اما مهمتر از آن، این ویژگیها، قلمرو و اطلاق نام «زبان‌شناسی» را - آنچنان که شایسته است - بس وسیع‌تر می‌کنند و زبان‌شناسی را برج عاجی نمی‌سازند که فقط آشنایی با روش و تعاریف خاصی لازم‌آورود بدان باشد. از این دیدگاه بخش مهمی از دستور سنتی نیز با وجود آنکه میان خط و زبان فاصله دقیقی نگشیده یا تفکیک معیارهای صوری و معنایی را آنطور که باید ارائه نداده و یا تمام قواعد سازنده و زاینده زبان را آشکارا بیان نکرده - گو اینکه در این مورد بسیاری از مکاتب زبان‌شناسی نیز با آن شریکند - یا ویژگی‌های سبکی و معانی و بیانی زبان را بحساب نظام بنیادی آن گذاشته، باز سهمی از روشن کردن واقعیت کارکرد و کاربرد زبان را برعهده داشته‌است. پس کدامین برخورد با زبان رامیتوان واقعاً غیر علمی اگر نه عامیانه شمرده؟

اغلب در مجلات ادبی و گاه در روزنامه‌ها به مقالات یا نامه‌هایی برمیخوریم که کاربردی را در زمینه‌های تلفظ یا دستور یا واژه‌گان، غلط‌میشمارند. در مدرسه و احیاناً دانشگاه نیز بساپس می‌آید که معلمی ما را از «غلطهایی» که در گفتار یا نوشتارمان یافته است بر حذر میدارد. اگر کتاب یا مقاله‌ای برای چاپ بفرستیم ممکن است سردبیر یا ناشر یا شخصی که «ادیتور» نام گرفته قلم زد بر بعضی از صورتهای آن

بکشد و صورتهای به اصطلاح «صحیح‌تر» را جانشین آن سازد. در محافل و برخوردها و بحث‌هایی که با اشخاص گوناگون داریم نیز گاه به کسانی برمیخوریم که بدون توجه به موضوع و اصل مطلب حرف ما را قطع می‌کنند و ناگهان «استادمانه» گوشزد مینمایند که آقا (یا خانم)، این استعمال غلط است. نگوئید فلان بگوئید بهمان.

بعضی مانند کسانی که از شنیدن نام «گوجه - فرنگی» یا «خرمالو» حالشان بهم میخورد تا آن حد تاب تحمل صورتهای بزعم خود غلط را ندارند که با شنیدن آن دچار بحران عصبی میشوند. ویژگی تمام این بااصطلاح «غلطها» آنست که بسیاری دیگر چون ما آنها را میگویند یا مینویسند و در حقیقت ما نیز این صورتهارا بخاطر کاربرد همگانی‌شان آموخته‌ایم. از سوی دیگر توافقی نیز میان «غلط‌گیران» وجود ندارد. هر کدامشان چماق تکفیر را فته‌تپرسز چندتایی بلند می‌کنند:

یکی بر زوی هر چه میباشد خط می‌کشد و به جای آن است می‌گذارد و دیگری از هر چه نمودن است جز در معنای «نشان دادن» بیزار است.

یکی با «وجه وصفی» پدر کشتگی دارد و دیگر با نبودن او پس از آن. در نتیجه اگر نوشته باشید به اطاق وارد شده و او را دید یکی تمسحیحش خواهد کرد به اطاق وارد شد و او را دید و دیگری به اطاق وارد شده او را دید.

یکی دیگر کتابها را نمی‌پسندد و دیگر کتابها عزیز کرده‌ش است و دیگری محتوی را قبول ندارد مگر به صورت محتوا.

یکی با هر چه نوین است دشمنی دارد و پسنودش را میزند یا بجایش جدید می گذارد و دیگری از دست باوجود این بجای با این وجود دانش بهوست.

یکی از هر چه مهمان است بدش می آید و فقط از میهمان پذیرائی می کند و دیگری ماه دومی برای تابستان قائل نیست مگر آنکه امرداد تلفظ شود.

یکی وجود «اتحاد جماهیر شوروی» Sowravi را نفی میکند مگر آنکه Suravi بگوئیم و دیگری عراق را به عنوان همسایه غربی برسمیت نمی شناسد مگر آنکه عراق نامیده شود. یکی راحتی و فراغتی ندارد مگر به صورت راحت و فراغ و دیگری نظریات هیچ کسی را تا نظرات نشده اند، نمی پذیرد.

یکی را اگر دوست گرام خطاب کنید دشمن خونیتان می شود و دیگری اگر پس از آنچه، که بگذارید دوستان نخواهد شمرد.

یکی گورخر را تا گور اسپ نشده داخل حیوان نمی داند و دیگری سوسمار را اگر نهنگ نشود از مارمولک کمتر می گیرد.

اگر گوینده رادیو و تلویزیون شویم ناگهان قلمرو تازه ای از تلفظ بروی ما باز میشود. کودکی می شویم که باید تلفظ زبان مادری خود را بار دیگر بیاموزیم. آموزشی که چندان هم دشوار نیست. کافیسٹ هر جا e میگوئیم a بگذاریم و هر جا a میگوئیم e. البته o را هم نباید فراموش کنیم که گاه a یا e بجایش میانند و گاه خود بجای آنها. مواردی هم هست که باید هر سه آنها را بیرون ریخت. و برای

آنکه واکدهای (مصوت های) دیگری چون u و i ناراحت نشوند میشود سهمگی هم به آنان داد.

معلوم نیست چرا مغزهای فاضلی خود را آندر برای پالایش تلفظ به رنج میاندازد. کافیسٹ برنامه آرا بازی بالا را بهرا یا نه ای (کامپیوتر) بدهیم تا ساعتی تمام مصوت های فارسی را درهم ریزد.

آیا این سخنان اغراق آمیز است؟ شاید. تا آنجا که خوشبختانه هنوز واژه های بسیاری، از این دستکاریها و تعرض مصون مانده اند ولی چون هر روز یکی دو واژه قربانی می شوند اگر وضع بهمین منوال ادامه یابد سرانجام زمانی نوبت واژه هایی که قیصر دررفته اند نیز میرسد. بهر حال بد نیست نمونه هایی از این بازی آرا را در رادیو و تلویزیون ارائه دهیم.

e بجای a بجای بستر، بنا، قطعه، a بجای عراق، بساط، دریغ، دلیر، آخر: بستر، بنا، قطعه، عراق، بساط، دریغ، دلیر، آخر.

بجای شینیدن، شینیدن، کشیدن، نمونه، نمودار، نمودن، هنگام، تکرار، لذت، عدالت، سعادت، طی: رسیدن، شینیدن، کشیدن، نمونه، نمودار، نمودن، هنگام، تکرار، لذت، عدالت، سعادت، طی.

e یا a بجای o: بجای ترجمه، تجربه، نقاط، نکات، ثبات، بین المللی، فوق العاده:

دور ریختن واژه ها: ترجمه، تجربه، نقاط، نکات، ثبات، بین المللی، فوق العاده:

بجای مهربان، مهرگان، مستمند، ارجمند،

رستگار، شهریار، کردگار، مهربان، مهرگان، مستمند، ارجمند، رستگار، شهریار، کردگار.

و اینها فقط نمونه‌هایی هستند. بعلاوه نباید تصور کرد که رادیو و تلویزیون دستکاریهای خود را فقط به قلمرو تلفظ منحصر کرده است:

هنگامی که چندین سال پیش، این سازمان، تلویزیون قدیمی تری را تحویل می‌گرفت یکی از اصلاحات اساسی‌ای که به عمل آورد آن بود که واژه بیننده تلویزیون قبلی را بکنار نهاد و بجای آن تماشاچی را بکار گرفت.

چه صفحاتی که در روزنامه‌ها و مجلات در مورد درست یا غلط بودن تماشاچی پارحان آن بر تماشاگر یا بالعکس سیاه نشده، چه برنامه‌های رادیو و تلویزیونی که ساعات گرانبهای خود را صرف توجیه این واژه نکرده‌اند. فقط درین میان هیچ کس نپرسید که اصولاً واژه بیننده - به قیاس باشنونده و گوینده - چه عیبی داشت. اضافه کردن است به اینجا تهران نیز یکی از بدعتهای دیگر رادیوست. ناگهان متوجه شدند که جمله بی فعل معنی ندارد و صد البته که اینجا تهران است نه تهران. باشد که روزنامه اطلاعات نیز از فردا بجای عنوان خود بنویسد این روزنامه اطلاعات است و دانشکده ما بر سر در خود بنگارد اینجا دانشکده ادبیات و علوم انسانیست.

تبدیل مرداد به امرداد یا محتوی به محتوای نیز از دستاوردهای رادیو و تلویزیون ملی ایران میباشد. بتازگی کشف کرده‌اند که نباید گفت همه‌مان آمدیم یا نامه‌تان را خواندیم بلکه همه‌مان آمدیم و نامه‌تان

را خواندیم. نباید گفت کشتیشان به ساحل رسید بلکه فقط کشتیشان به ساحل رسید.

رادیو و تلویزیونها حتی تا حد اصلاح الگوهای تکیه‌ای زبان فارسی نیز پیش رفته‌اند. چه کسی گفته است تکیه در زبان فارسی روی آخرین هجای اسم قرار می‌گیرد؟ لاقلاً مفسران و گویندگان ورزشی نگفته‌اند. اینان که پخش گزارشهای خارجی را شنیده‌اند، سعی می‌کنند اسامی بازیگران را به شیوه انگلیسی یا فرانسه یا حتی تلفظ کنند و در نتیجه اغلب تکیه را روی هجای دیگری جز هجای آخر می‌گذارند. جالب اینجاست که چون این گویندگان به‌روال زبان عربی هجای پیش از آخر بازیکنان عرب را تکیه‌دار می‌کنند گاه عین این الگو را به فارسی نیز انتقال می‌دهند. پس همانطور که عبدالجاسم (تکیه به شیوه عربی روی هجای جا) دفاع می‌کند عادلخانی (تکیه به تقلید از عربی روی هجای خا بجای نی) هم به حمله ادامه می‌دهد.

هنگامی که زبان‌شناسان بر خورد تجویزی را با زبان محکوم می‌کنند، بیش از هر چیز به مواردی از این دست که نمونه‌هایی از آن ارائه شد، می‌اندیشند. هیچ‌یک از این موارد را خوشبختانه در دستورهای سنتی ما نمی‌توان یافت زیرا حتی سطحی‌ترین تماس با مفهوم ماهیت و دستگاه زبان و قواعد زاینده آن ما را ازین نوع تجویزهای فردی برحذر میدارد. تجویزاتی این چنین با هر چهار ویژگی علمی بودن روش کار که قبلاً برشمردیم، منافات دارد زیرا:

۱- تمام این اظهار نظرها ناشی از سلیقه شخصی یا جهان بینی خاصی است.

۲- تمام این تجویزات، مواردی منفرد و مجزا را بدون هیچ رابطه‌ای با واحدهای دیگر زبان و با کلیت و یکپارچگی دستگاه آن در نظر می‌گیرد. در نتیجه، این اظهار نظر ها خوشبختانه به یک مورد منحصر میماند و به موارد مشابه تعمیم نمی‌یابد.

۳- هیچ یک از این اظهار نظر ها زائیده توصیف دقیق نظام زبان- آنچنان که هست - و قواعد مسلط بر آن نیست.

۴- تمام این تجویزات نقش ارتباطی زبان را نمی‌کند و کاربرد و توافق همگانی گویندگان را نادیده می‌گیرد.

مقاومتی که زبانشناس در برابر این نوع «تجویزات» و «تصحیحات» نشان میدهد، بعضیها را بر آن داشته که زبانشناسان را متهم به بی‌تفاوتی نسبت به کاربرد درست یا غلط در زبان کنند. بعضی می‌گویند زبانشناسان معتقدند هر کس هر طور نوشت یا صحبت کرد، پذیرفتنی است. هیچ چیز چون این بدآموزی دورتر از واقعیت نیست زیرا هیچ کس چون زبانشناس بایند درستی در زبان نمیباشد. اگر تعریفی را که زبانشناسی به‌ویژه در دهه گذشته از ماهیت دستور زبان ارائه داده پذیریم، در حقیقت دستور واقعی یک زبان جنبه تجویزی شدیدی می‌یابد زیرا بر اساس این تعریف - به‌ویروی از جومسکی - دستور هر زبانی باید بازتاب توانایی ذهنی گویندگان آن زبان باشد که با اعمال قواعدی محدود بر فهرست واژه‌هایی که در اختیار دارند، بطور نامحدود تمام جمله‌های درست زبان را میسازند و فقط جمله‌های

درست را. بنابراین چنین دستوری نیز هر اندازه جمله‌های درست‌تر را بزیانند و جمله‌های نادرست را کنار زند، توانایی بیشتری خواهد داشت.

اگر به‌رایانه‌ای تمام تکواژها و واژه‌های زبان فارسی را با دو دستورالعمل بدسیم که:

۱- تمام تکواژها را باهم درآمیز.

۲- تمام واژه‌ها را باهم درآمیز.

بازده دستورالعمل یک، تمام واژه‌های مرکب یا مشتق یا صرفی زبان فارسی خواهد بود ولی در کنار آن دهه‌ها برابر واژه بی‌معنی نیز بیرون خواهد آمد. مثلاً در کنار کارمند یا می‌روم\* مند کارو\* روم می نیز خواهیم داشت.

بازده دستورالعمل دوم نیز لاقلاً تمام جمله‌های ساده زبان فارسی خواهد بود ولی باز، دهه‌ها برابر جمله غلط یا نامفهوم نیز ساخته خواهد شد. مثلاً در کنار من در خانه هشتم\*، خانه در من هشتم نیز بیرون خواهد آمد.

برای اینکه رایانه ما بتواند هر چه بیشتر واژه‌ها یا جمله‌های درست را بسازد و هر چه کمتر صورت‌های غلط یا نامفهوم را، باید دستورالعمل‌هایی را که بدان می‌دهیم پیچیده‌تر و ظریفتر و پر شاخه‌تر نماییم و نیز همخوانی معنایی میان واژه‌ها را تعیین کنیم.

ولی با این همه ماشین زبانی ما صورت‌هایی نیز بیرون خواهد داد که در مرز قرار می‌گیرند یعنی بعضی بکار می‌برندشان و بعضی نه. یاد بعضی شرایط

ویژگیهای زبان اصلی به زبان دوم نیز ازین دست هستند.

کودکان نیز در روند یادگیری زبان مادری خود غلط‌های بنیادی زیادی ارائه میدهند که اگر جنبه همگانی‌تری بیابد خود نشانه نوعی پویایی زبان تواند بود.

بر بنیاد تعریفی که از درست و غلط از دیدگاه زبانشناسی ارائه شد، روشن است که بسیاری از به اصطلاح تصحیحاتی که ما آنها را تجویزات فردی نامیدیم و از سوی قیلمان زبان ارائه میشوند، خود نوعی غلط بنیادی بشمار میروند. نمونه‌های دیگری ازین تصحیحات نیز بی آنکه غلط باشند به تحمیل یک گونه پذیرفتنی - ولی اغلب نادرتر - به قیمت کنار گذاشتن گونه‌های پذیرفتنی رایج‌تر می‌انجامند که یکی از نتایج آن تحمیل صورتی واحد بر سبکها و شرایط متفاوت خواهد شد و در نتیجه هماهنگی و یکپارچگی صورتهای دیگر بافت کلام را برهم خواهد زد و ازینرو در مرز درست و غلط جای خواهد گرفت.

بنابر آنچه که گفته شد تجویز زبانشناس، از نظام و منطق درونی زبان سرچشمه می‌گیرد و با کاربرد همگانی آن میخواند و تفاوت موقعیت و سبک را نیز در نظر میگیرد. و در نتیجه در جهت انسجام و یکپارچگی بیشتر نقش ارتباطی زبانست. برعکس آنچه که تجویز فردی نامیدیم اغلب متکی به دلایلی است غیر زبانی یا ناشی از تعبیر نادرست نظام زبان و قواعد زاینده آن. حال ازین دیدگاه نمونه‌هایی از باصطلاح «تصحیحات» یعنی تجویزهای فردی را

و موقعیت‌ها یا سبکهای زبان بکار میروند و در بعضی دیگر نه. برعکس گاه چندین صورت ساخته خواهد شد که میتوانند بجای هم در شرایطی یکسان بکار روند بی آنکه معنی تغییری کند به عبارت دیگر صورتهایی میتوانند گونه‌های آزاد یکدیگر باشند. بر ماست که این موقعیت‌ها و سبکها را نیز دقیقاً تعریف کنیم و مشخصات آنرا به‌ماشین بدهیم. اگر کمپیوتری به برنامه‌ای تا این حد دقیق و ظریف مجهز شود، برنامه آن در حقیقت دستوری است که باید برای زبان نوشت.

مثال فرضی ماشین زبانی بر خورد زبانشناس را با مسئله درست و غلط در زبان روشن می‌کند:

«درست» صورتیست که با نظام بنیادی وقواعد زاینده آن بخواند و در نتیجه کاربرد و پذیرش همگانی بیابد و هر چه جزین باشد «غلط» است. غلط در این معنی در حقیقت انحراف از قاعده محسوب میشود که البته در جاتی دارد و آخرین حد آن اینست که از سوی هیچ کس و در تحت هیچ شرایطی و در هیچ سبکی از زبان پذیرفتنی نباشد. برای اینکه این «غلط» ها را از غلط‌های نوع اول متمایز کنیم، آنها را «غلط‌های بنیادی» مینامیم. بیگانه‌ای که زبان فارسی یاد میگیرد در مراحل اولیه در تمام زمینه‌های زبان چه آوایی چه دستوری چه قاموسی مرتکب غلط‌های بنیادی می‌شود. اهل زبان نیز در شرایط نامناسبی ممکن است غلط‌هایی ازین دست را مرتکب شوند ولی اغلب خود بر این مسئله آگاهند و اگر لازم شود خود را تصحیح خواهند کرد.

غلط‌های ترجمه‌ای ناشی از انتقال مستقیم

تجزیه و تحلیل می‌کنیم:

در متوله نخست نمونه‌هایی قرار دارند که خود از نظر زبانشناس به دلایلی که گفته شد غلط محسوب می‌شوند. این موارد بنظر من ناشی از سه دلیل عمده هستند:

۱- انتقال قواعد نظام زبانی دیگری به زبان مورد نظر که در اینجا فارسی است. مثلاً تبدیل مرداد به امرداد از دیدگاه زبان پهلوی توجیه‌شدنی است ولی از نظر نظام فارسی دری غلط بنیادی محسوب میشود و در حقیقت زائیده آمیزش ناآگاهانه معیارهای همزمانی با معیارهای درزمانیست. در بحثی که سال گذشته درباره این واژه در گرفت مقالات زیادی در دفاع یا حمله بدان نوشته شد. سرانجام یکی از استادان عالیقدر دانشکده ما، اظهار نظر قطعی را به زبانشناسان وا گذاشت. اگر مرا به عنوان زبانشناس قبول داشته باشند، هفت سال پیش در جزوه «گسترش و تقویت فرهنگی زبان فارسی» نظر خود را درین مورد چنین داده‌ام:

«از نظر زبانشناسی، هر زبانی را می‌توان با یک دیدی همزمانی توصیف کرد و یا با دیدی درزمانی. توصیف همزمانی یعنی تشریح ساختمان و دستگاه یک زبان معین و رابطه واحدها و عناصر آن که با یکدیگر همزیست و همزمان هستند. در بررسی در زمانی برعکس تاریخچه تحول و تغییر این عناصر به میان می‌آید ولی نکته اینجاست که گویندگان یک زبان فقط آگاهی همزمانی دارند و از سیر درزمانی زبان بی‌خبرند و مهمتر، بی‌نیاز. کاربرد امرداد بجای

مرداد توجیهی تاریخی تواند داشت ولی از نظر موقعیت کنونی زبان فارسی نابجا و بی‌مورد خواهد بود. این فقط در دستگاه زبانی پهلوی است که مرداد بمعنی میرا و ۱- پیشوند نفی و در نتیجه امرداد بمعنی نامیرا میباشد ولی در فارسی نه مرداد معنی میرا میدهد (چون فقط اسم ماهی است از سال) و نه اصولاً پیشوند ۱- دیگر زنده است زیرا در هیچ واژه دیگری درین معنی بکار نمی‌رود و یا واژه نوینی نمی‌سازد. پیشوند های زنده نفی در فارسی عبارتند از:

نا- ، ز- و بی- ، تحول زبان نیز درست در اینست که صورت‌های مرکب پیشین بسیط شوند یا از صورت‌های بسیط گذشته ترکیبات نوینی بوجود آید، معنی واژه‌ها دگرگون شود، عناصر سازنده پیشین (وندهای اشتقاقی) از میان بروند و عناصر سازنده تازه‌ای جایشان را بگیرند و مانند آن.

از سوی دیگر، معلوم نیست چرا آنان که تصحیحات زبانی را بر پایه بررسی تاریخی مینهند، فقط در مورد مرداد به گذشته باز میگردند و درباره هزاران صورت دیگر که پیشتر دیگر سان بوده‌اند، چنین نمی‌کنند. (صورت امرداد چنان از نفس زبان فارسی به دور است که یکی از آشنایان ما از اینکه در تقویم وی تمام روزهای ماه مرداد به تاریخ ۱ مرداد ضبط شده، در شگفت بود) \*.

ولی این انتقال اغلب از زبان عربی به فارسی انجام میگیرد. نمونه بارز انتقال دستوری تبدیل محتوی به محتواست که من قبلاً مقاله جداگانه‌ای را بدان اختصاص داده‌ام. نکته اصلی اینجاست که هر



زبانی معمولاً واحد های قاموسی را از زبانی دیگر به وام میگیرد نه الگوهای دستوری را. در مورد تقابل اسم فاعل - اسم مفعول که در زبان عربی ابدال مصوتها نمودار آنست، در فارسی در بیشتر موارد فقط یک طرف تقابل را کلاً بقرض گرفته ایم یعنی یا معنی فاعلی و یا مفهوم مفعولی را. اما چون ابدال مصوتها در فارسی نقش دستوری ندارد، چگونگی تلفظشان مهم نیست. برای نمونه مستخدم را با کسر دال تلفظ می کنیم یا اینکه اصولاً اسم مفعول است و باید مستخدم تلفظ شود (در عربی) و یا منتهم را گاه منتهیم نیز میگوئیم. ولی بهر حال معنای مفعولی آن یعنی «شخص مورد اتهام» مراد هاست. گاه نیز صورت قرضی بر حسب بافت کلام یا معنی مفعولی خواهد داد و یا معنی فاعلی (همچنانکه در مورد بسیاری از واژه های فارسی مشتق از فعل نیز چنین است): برای نمونه چنین است مورد محتوی که در فارسی هیچ نیازی به تغییر آن به محتوا در میان نبوده است.

تبدیل فراغت به فراخ یا راحتی به راحت و نظایر آن نیز در حقیقت به منزله انتقال الگوهای دستوری عربی به فارسی میباشد.

نوع دیگری از انتقال ویژگی های زبانی دیگر یا وضعیتی کهن تر در زمینه تلفظ روی میدهد بدینسان که بزعم بعضی، تلفظ درست واژه های فارسی را در فرهنگهای کهن باید جست غافل از آنکه این فرهنگها به ویژه در این زمینه آکنده از تصحیفات و اشتباهات و نیز ضبطهای محلی هستند و ازینرو با یکدیگر نیز تفاوت بسیار دارند و تازه اگر هم درست باشند ملاکی برای تلفظ امروز نتوانند بود. در مورد واژه های

عربی نیز باز بیشتر تصحیحات، تلفظ اصلی زبان عربی را ملاک قرار میدهند و بدینسان برای نمونه لیدت را به لئدت بدل می کنند غافل از آنکه بهر حال هیچ یک ازین دو تلفظ عربی نتوانند بود زیرا عربی نیز مانند هر زبان دیگری، نظام ویژه آوایی و تکیه ای خود را داراست که قابل انتقال به زبان دیگری نیست.

عرب زبان این لغت را به صورت *Lássa* تلفظ خواهد کرد که هویت و ماهیت آوایی واج های آن و جای تکیه آن هم با لیدت و هم با لئدت در فارسی متفاوت است. از سوی دیگر زبان عربی هم مانند هر زبان زنده دیگری دستخوش تحول شده و گونه های متفاوتی یافته و ضبط فرهنگهای کهن آن که مصححان اغلب بدان مراجعه می کنند (اگر نه به تلفظ واژه های عربی در فرهنگهای فارسی)، گاه برای خود عربی هم امروزه معتبر نیست.

در اینجا یادآوری این نکته بی مورد نیست که هر گاه بخواهیم بجای واژه های عربی، واژه های فارسی را بکار ببریم، عده ای فریاد بر میاورند که اینها دیگر عربی نیستند و از نظر آوایی و دستوری و معنایی فارسی شده اند ولی وقتی بخواهیم آنها را به شیوه فارسی تلفظ کنیم و بکار ببریم اغلب همان عده آنرا غلط می گیرند و اصل عربی را بر ما میکشند (۱). گوینده بی. بی. سی. را مجسم کنید که بخواهد لغت Nation را در انگلیسی به شیوه اصلی آن در فرانسه ناسیون تلفظ کند.

این یکی از ویژگی های بعضی از هم میهنان ماست که در عین آنکه فارسی را توانا ترین و شیرین ترین زبان دنیا می شمردند از وابسته کردن آن به نظام زبانهای

و بجای نهنگ، وال که ظاهر آدر گذشته‌ای دور چنین بوده. توگویی نهنگ و سوسمار از ذخائر ملی میهن ما محسوب میشوند که دست به‌ترکیبشان نمی‌توان زد. حیواناتی که فرهنگ و محیط جغرافیایی ایران اصولاً با آن بیگانه بوده و فقط در قرن بیستم از راه سینما یا باغ وحش با آن آشنا شده‌است.

۲- نوع دیگر از تصحیحات غلط متوله نخست ناشی از تعبیر نادرست قواعد و مقولات دستوری و واحدهای آن و یا اصولاً ماهیت زبان است:

آنانکه یا نبودن بجای فعل کردن مخالفند استدلالشان اینست که معنی نبودن، نشان دادن است. خیلی راحت می‌توان برعکس آن را گفت و قال قضیه را کند یعنی اینکه معنی نبودن هم «نشان دادن» و هم «کردن» است. همچنان که کاربرد هزارساله این فعل نمودار آنست، فقط باید محدودیت کاربرد آن را بمعنی «کردن» که منحصر به‌سبک نوشتاری است مشخص

۱) باید یاد آور شد که گرایش به کاربرد نشانه جمع فارسی برای جمع‌های مکرر عربی کاری عبث است. زیرا اغلب جمع‌های مکرر در فارسی معنی متفاوتی با صورت مفرد خود یافته‌اند و یا کلاً معنی مفرد گرفته‌اند. واردات برابر با واردها نیست و مقصود از مقامات «صاحبان مقام» است درحالی که مقامها فقط جمع مقام می‌باشد. پس چه باید کرد؟ باید کلاً بجای واژه عربی، واژه فارسی گذاشت تا کاربرد نشانه جمع فارسی نیز با آن طبیعی باشد. مثلاً بجای آنکه بجای مجلسی، مجلسها بگوئیم چرا اصولاً نوشتار را بکار نبریم؟

دیگر در عمل ابایی ندارند. گاه این دستکاریها نه تنها تلفظ يك واژه منفرد را بی‌دلیل عوض می‌کند و از مسیر طبیعی خارج می‌سازد بلکه در تضاد با گرایشهای اصلی زبان فارسی امروز قرار می‌گیرد. نمونه بارز آن تلفظ کلمه طی است که به‌ویژه در رادیو و تلویزیون - ظاهراً با برگشت به اصل عربی آن طی می‌گویند ولی یکی از مهمترین دگرگونیهای آوایی که در فارسی امروز رخ داده تبدیل a - ay - در پایان واژه به e - ey - میباشد:

nâma	→	nâme	نامه
xâma	→	xâime	خانه
rafta	→	rafte	رفته
			و:
may	→	mey	می
vay	→	vey	وی
ray	→	rey	ری
day	→	dey	دی

در نتیجه هیچ واژه دیگری جز طی با ay - پایانی تلفظ نخواهد شد و این کلمه با هیچ واژه دیگری در شعر قافیه نتواند گشت. در مورد واژه حتی نباید فراموش کرد که این صورت عملاً هیچ گاه به‌تنهایی بکار نمی‌رود و اغلب در ترکیب حتی و حاضر بچشم می‌خورد و در نتیجه ay در آن در پایان واژه قرار نمی‌گیرد.

نمونه دیگری از انتقال وضعیتی دیگر رادر قلمرو معنایی میتوان دید و بر این اساس است که حتی در کتابهای درسی نیز بجای سوسمار، نهنگ گذاشته‌اند

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مع علوم انسانی

کرد. نمونه دیگر تبدیل صورتی چون **دیگر کتابها** (با نشانه اضافه میان دو واژه) بدیگر کتابها (بدون نشانه اضافه) است.

ظاهراً بنیاد این استدلال آنست که وقتی میگوئیم **کتابهای دیگر**، دیگر به مثابه صفتی است که پس از اسم آمده و اگر پیش از آن قرار گیرد باید حذف اضافه شود. در حالی که تعبیر واقعی آنست که وقتی دیگر هسته گروه اسمی قرار گیرد «ضمیری مبهم» میشود و مانند سایر ضمایر مبهم فارسی یا اساساً هر هسته گروه اسمی که وابسته قاموسی گیرد، کسره اضافه می‌گیرد. دیگر کتابها در حقیقت مطابق الگوی سایر کتابها بتیبه کتابها وهم معنی با آنهاست الگویی که تمام کتابها یا همه کتابها را نیز بدست داده‌است.

از سوی دیگر نباید فراموش کرد که تفاوت نحوی ظریفی میان کاربرد دیگر با اسم به صورت مفرد و اسم به صورت جمع وجود دارد. درست به این دلیل **کتاب دیگر** را نمی‌گوییم \* **دیگر کتاب** یا \* **دیگر کتاب** ولی **کتابهای دیگر** را میتوانیم بگوئیم **دیگر کتابها** که در این صورت تفاوتی معنایی پیدا می‌شود: **کتابهای دیگر** یا **دیگر کتابها** به the other books در انگلیسی ترجمه خواهد شد و **دیگر کتابها** به the rest of the books

اضافه کردن است نیز به اینجا تهران ناشی از جهل دستوری محض است زیرا فارسی جمله‌های بدون فعل که دستورها «جمیله اسمیه» نامیده‌اند چه در گذشته و چه در حال بسیار دارد که بقول دستوریان بخاطر عهد عینی یا ذهنی فعلشان حذف میشود یعنی

بخاطر بافت کلام یا شرایط خارجی که برای نمونه اغلب در مورد عنوانها رخ میدهد.

در مورد **گرام** که ظاهراً غلط است و باید فقط **گرامی** را به جای آن بکاربرد اساس استدلال اینست که اگر پسوند -ی را که در اینجا صفت‌ساز است حذف کنیم، «اسم» باقی میماند و در نتیجه نمی‌توان آن را به عنوان صفت بکار برد و گفت دوست گرام. معلوم نیست چرا اجباراً باید همیشه چنین باشد مگر آنکه بخواهیم قاعده‌ای را به زبان تحمیل کنیم. همانطور که اگر پسوند -مان را از پایان شادمان برداریم، شاد باقی میماند که همان معنی رامیده و «صفت» است، اگر پسوند -ی را هم از گرامی بگیریم، گرام در همین معنی باقی میماند و در نتیجه باز «صفت» است منتها صفتی بسیط نه مشتق. از سوی دیگر نباید فراموش کنیم که هیچ‌گاه **گرام** در فارسی کاربرد بی‌اسمی نداشته است.

از همین نوع است اعتراضی که بعضی به کاربرد نونین میکنند چون بزعم آنان پسوند -ین فقط به «اسم» می‌چسبد، معلوم نیست چه کسی این حکم را صادر کرده ولی بهر حال زبان فارسی نکرد و دلیلش یکی وجود همین واژه است: آفتاب آمد دلیل آفتاب.

اینکه بعضی می‌گویند «سوم شخص مفرد» ماضی نقلی باید همیشه با است باشد (رفته است) مگر آنکه قرینه کلام اجازه حذف آن را بدهد نیز ناشی از تعبیر نادرست دستوری است زیرا اصولاً در نظام فعل فارسی «سوم شخص مفرد» ماضی نقلی هم نشانه است رابعنوان بی‌بند فاعلی دارد و هم نشانه صغیر را. یعنی هم می‌شود

گفت او رفته است و هم او رفته و زبان گفتار قطع  
گونه دوم را همیشه و بی هیچ قرینه‌ای بکار میبرد.

اخیراً نمونه‌هایی نیز از عدم آگاهی بر قواعد  
مسلط بر اسمهای مرکب در زبان فارسی بگوش خورده  
است (در رادیو و تلویزیون). می‌دانیم که یکی از  
الگوهای زبانی «اسم مرکب» در فارسی، ترکیبی  
است که از فك اضافه میان يك مضاف و مضاف‌الیه که  
رابطه نحوی و معنایی نزدیکتری یافته‌اند، ناشی می‌شود.  
به عبارت دیگر دو واژه متفاوت به يك واژه مرکب  
با يك تکیه در هجای پایانی و بدون مکث میان  
اجزایشان بدل می‌شوند. نمونه بارز آن واژه زن پدر  
است که از گروه دو واژه‌ای زن پدر ناشی شده. کشف  
شکفت اخیر بعضی ظاهراً این است که باید به عقب  
برگشت و به جای رئیس جمهور گفت رئیس جمهوری،  
و بجای راه آهن، راه آهن و بجای زیر دریایی،  
زیر دریایی.

نمونه دیگری از تعبیر غلط قواعد زبان در  
قلمرو تلفظ بچشم می‌خورد. بر اساس استدلالی که  
بعضی مدافع سرسخت آن هستند باید اجزاء کلمه  
مرکب و مشتق را عیناً همیشه به همان صورت که بنتهایی  
تلفظ می‌شوند تلفظ کرد. ولی اینان از استدلال قلمرو  
آوایی زبان از قلمرو معنایی (که نتایج بسیار مهمی  
برای زبان‌های بشری ببار آورده) بیخبرند. يك  
نمونه ساده از تجلی این اصل آنست که اغلب اجزاء  
معنی‌دار یا تك واژه‌های يك واژه که تك هجایی هستند  
با تعلق هجایی آن واژه نمی‌خوانند و هم‌مرز نیستند.  
برای نمونه در واژه میروم، کوچکترین اجزاء

معنی‌دار یا تکواژها عبارتند از می - ، رو - و  
بر در حالی که هجاهای آن در تلفظ می، ر و و می -  
باشند. مدافعان استقلال تلفظ اجزاء کلمه مرکب یا  
مشتق نمی‌دانند که اگر گرایشهای آوایی زبان با اصل  
آنها در تضاد افتد، تغییری آوایی رخ خواهد داد.  
برای نمونه اگر در ترکیب و اشتقاق همانگونه که در  
واژه بسیط دو یا سه صامت کنار هم افتند برابر با  
قاعده‌ای آوایی مصوتی میان آنها جدایی میاندازد.  
از پیروست که مهر + بان مهربان و مهر + گان  
مهرگان و شهر + یار شهریار (sahriyâr) .  
البته همیشه اجباراً چنین نخواهد شد که شاید تا زگی  
واژه یا کم‌بسامد بودنش و یا ماهیت همخوان‌های  
(صامتهای) درگیر علت آن باشد. مثلاً هیچ وقت  
آرمان تلفظ نمی‌کنیم. مواردی هم هست که هر دو  
صورت رایج می‌باشد: آسمان و آسمان .

نمونه دیگری از تعبیر غلط دستوری را در  
تصحیح تلفظ چنین یا (چنان) به چنین از سوی  
بعضی می‌توان باز دید. اساس استدلال اینان آنست که  
این صورت مرکب است از چون + این و در نتیجه  
باید چنین تلفظ شود. ولی این استدلال در مورد  
جمله‌ای مانند چون این بگفت، قصه به پایان رسید،  
صادق تواند بود در حالی که در چنین یا چنان از نظر  
نحوی با صورتی یکپارچه سروکار داریم که معنی  
جزء چون دیگر در آن آشکار نیست.

نوع دیگری از تعبیرات غلط اصولاً ناشی از  
ناآشنایی با ماهیت زبان بشری است. مثلاً بعضی  
معتقدند که گورخر باید گور اسب باشد. اینان از

چگونگی نشانه زبانی و رابطه اختیاری و قراردادی صورت و معنی در آن که یکی از اصول پذیرفته شده زبانشناسی است و زبان پژوهان باستان نیز از آن آگاه بوده اند، بیخبرند. قراردادی بودن این رابطه و منشاء طبیعی نداشتن آن، کاربرد گورخر را برای حیوانی که بهر حال نه خراسته است اسب کاملاً توجیه پذیر می کند. شاید اگر نخستین بار گور اسب بکار میرفت، بهتر بود ولی حال که همگان گورخر را پذیرفته اند، نباید بدان دست زد.

دیگر به اصل خود یعنی a بدل میشود. (در فارسی امروز تمام a های پایانی به e بدل شده اند): نامه + تان - نامه تان.

نمونه دیگر این با مصطلح غلط گیرها که با قاعده ویژه ای از واژه سازی فارسی منافات دارد تبدیل صورتهایی چون زیبانشناسی یا عرب زبان و ترک زبان به زیبایی شناسی و عربی زبان و ترکی زبان است که به جای پیروی از منطبق درونی زبان، منطقی خارجی را بدان تحمیل می کند.

۳ - نوع دیگری از «تصحیحات» غلط مقوله نخست، ناشی از تعمیم نایجابی قاعده ای زبانی است زیرا قواعد عام زبان معمولاً با قواعد ویژه تری که دستورها «استثنائات» مینامند، پیچیدگی و ظرافت میبایند. تعمیم قیاسی يك قاعده زبانی عام به ایجاب صورتهای نادرست و منحرف از قاعده - از نوعی که در زبان کودکان می توان بازدید - می انجامد. نمونه آن را در اصراری که اخیراً بعضی از گویندگان رادیو و تلویزیون در گفتن نامه مان بجای نامه مان و نظایر آن دارند میتوان بازدید. واژه بسترهای ملکی - ام، - ات، - اش و - مان، - تان، - شان در پیوستن به واژه هایی که به واکه ختم میشوند، یا واکه خود را حفظ می کنند که درین صورت بر اساس قاعده ای کلی تر همخوان میانجی لا بین دو واکه میاید: پایمان. یا آنکه واکه خود را از دست می دهند که در نتیجه عنصر میانجی نیز حذف میشود: پامان. ولی اگر واژه قبلی به e که در خط با «های ناملفوظ» نموده می شود، پایان یابد، فقط صورت دوم بکار میرود و e نیز که دیگر پایانی نیست مطابق قاعده ای

دومین مقوله از تصحیحات و تجویزات فردی همانطور که اشاره شد از نظر نظام زبان غلط بینیادی محسوب نمی شود بلکه تحمیل خود سرانه یکی از گونه های ممکن و کنار نهادن گونه های دیگر و در نتیجه لطمه زدن به تفاوت های سبکی زبان میباشد.

موردی میباشد نمونه برجسته ای از این گونه تحمیلهاست هنگامی که بزعم بعضی کاربرد آن را در تمام بافتها مردود بدانیم. گفتن این نکته که میباشد از نظر سبک و موقعیت کاربرد محدودیت دارد، کاملاً درست است. نخست آنکه این صورت در زبان گفتار بکار نمی رود دوم آنکه در زبان نوشتار نیز هرگز در جمله اسنادی ساده و کوتاه بجای است نمی آید و در حقیقت هیچ کس هم تاکنون ننوشته دیوار سفید میباشد ولی هنگامی که میان مسند و رابطه، کلمات و جملات وابسته ای فاصله طولانی اندازند و یا آنکه رابطه های چندین جمله تودرتو کنار هم قرار گیرند، کاربرد میباشد کاملاً موجه است. البته چنین جملاتی

را اغلب در متالات یا رسالات استدلالی که جمله‌های طولانی در آنها بیشتر بکار می‌رود، می‌ایم. زیباشناس با تعیین دقیق محدودیت کاربرد میبشد، ختانیّت آن را بدوی باز میدهد. بهر حال نباید فراموش کرد که می‌باشدغولی پیش‌خودم نیست و مانند است، صیغهای است از فعل «بودن» که صورت الترامی آن یعنی باشد کاربرد بی عام دارد .

مورد دیگر، «وجه وصفی» است که واکنش شدید ادبا نسبت به آن در دهه‌های اخیر، آن را تقریباً امروزه از تشر فارسی بیرون رانده است و من نیز خود هرگز آن را بکار نمی‌برم ولی بررسی دلیل این واکنش به ما نشان میدهد که علت اصلی آن افراط در استفاده از این صورت در تشر دوره قاجاریه بوده است که گاه هشتاد درصد افعال يك متن آن دوره را به خود اختصاص میداده و این البته از دقت بیان میکاهد و سبکی ناخوشایند ارائه میدهد ولی واکنش بدان نباید به قیمت بیرون راندن آن از زبان تمام شود زیرا بهر حال «وجه وصفی» نوعی صرفه جویی و باصطلاح «فاکتورگیری» را در کاربرد افعال همپایه - اگر لازم شود - ارائه میدهد بدین معنی که اگر این افعال در شخص و عدد و وجه و زمان یکسان باشند میتوان یکی از آنها را به صورت کامل صرف کرد و بقیه را با «وجه وصفی» بیان نمود:

به اطاق رفته و او را دیدم و به او گفتم...

به اطاق رفته و او را دیده و به او گفتم...

به اطاق خواهم رفت و او را خواهم دید و به او

خواهم گفت...

به اطاق رفته و او را دیده و به او خواهم گفت...

به هر حال بشرط آنکه شرایط سبکی کاربرد این وجه کاملاً روشن شود، استعمال گاه بگاه آن نحو فارسی راغنی تر خواهد کرد نه فقیرتر. آیا اگر کسی در متنی بجای تمام اسمها فقط از ضمیر استفاده کند و بدینسان نوشته خود را گنگ و مبهم ارائه دهد، باید «ضمیر» را از زبان بیرون راند؟ و یا فقط خودداری از افراط در کاربرد آن را گوشزد کرد؟

تحمیل یکی از گونه‌های ممکن بزبان گونه‌های دیگر به ویژه در زمینه تلفظ را دیو و تلویزیون بگوش می‌خورد و بیشتر نیز گونه نادرتر تحمیل می‌شود. در این مورد زیباشناس برای نمونه هم نخست را درست می‌داند و هم نخست را. هم رسیدن و هم رسیدن را. حرف در اینست که اگر برای کسی طبیعتاً و راحت‌تر آنست که به گوید رسیدن (که برای تمام تهرانیها چنین است) نباید تلفظ رسیدن را بوی تحمیل کرد تا چنان شود که گوینده‌ای با لهجه غلیظ تهرانی و با سبک محاوره تا آنجا پیش رود که بگوید همونطور که به عرضتون رسوندم. متقابلاً نباید صورت رسیدن را به کسی که برایش تلفظ رسیدن طبیعی تر است تحمیل کرد. اگر جز این باشد که گفته شد مثل این گویندگان، مثل شخصی خواهد شد (به نقل از استاد محجوب) که از وی پرسیدند: گمان درست است یا گمان، گفت: به گمانم که گمان است. درین زمینه لازم است که گونه‌های پذیرفته شده يك تلفظ گردآوری و آمارگیری شود تا اگر سازمانی چون رادیو و تلویزیون بخواهد حتماً يك صورت

واحد را بکاربرد لاقلاً رایج‌ترین را برگزیند و از سوی دیگر تلفظ‌های تصنعی و من‌درآوردی برخی از مصححان نیز آشکار شود.

خوشبختانه فرهنگستان زبان ایران دست‌بکار این پژوهش شده و نتایج آن بزودی به‌چاپ خواهد رسید.

گرایش رادیو و تلویزیون به تحمیل گونه‌های نادرتر گاه کاملاً مخالف سنت‌های ادبی فارسی نیز هست.

مثلاً اخیراً بجای مهمان فقط میهمان می‌گویند و در نتیجه مجبور شده‌اند مهمانسرا و مهمانخانه را نیز بصورت‌های طولانی‌تر میهمانسرا و میهمانخانه بدل کنند حال آنکه در سراسر ادب فارسی فقط چندبار صورت میهمان آمده و در بیشتر موارد مهمان بکار رفته است.

در اینجا بد نیست یادآور شویم که در سال‌های اخیر در زمینه املاء نیز تحمیل یکی از گونه‌های املائی اغلب نادرتر، باب‌روز شده است. ولی این مسئله ایست جداگانه که من جایی دیگر قبلاً بدان پرداخته‌ام.

با توجه به مسائلی که مطرح شد سازمانی چون رادیو و تلویزیون ملی ایران که یکی از مهمترین رسانه‌های گروهی در کاربرد همگانی و سراسری زبان

است و تأثیری بسزا در سرنوشت آن دارد، چه سیاستی را باید برگزیند؟ چون با مثال‌هایی که داده شد روشن است که یکی از منابع تجویزهای نابجا و در حقیقت «تصحیحات» تصنعی که خود از دیدگاه زبانشناسی غلط بنیادی محسوب می‌شود (در بیشتر موارد) سازمان رادیو و تلویزیون بوده است.

خوشبختانه در سال‌های اخیر مسئولان این سازمان به این امر توجه کرده‌اند و بحث «زبان معیار»

در چند سال پیش در تلویزیون نمودار این توجه بود. گویانکه این بحث‌ها به‌زمینه تلفظ محدود میشد ولی نباید فراموش کرد که تلفظ قلمرویی از زبان است که باید چون آئینه‌ای صاف و شفاف و صیقل‌یافته معانی قاموسی و دستوری را منعکس کند و ازین‌رو هرچه طبیعی‌تر باشد بدروانی کاربرد زبان از سوی گویندگان خواهد افزود. شرکت - کنندگان در این برنامه‌ها همگی از تلفظ طبیعی جابجایی کردند ولی مشکل اینجاست که در تعریف «طبیعی بودن»، سلیقه‌ها متفاوت است و برای عده‌ای «تصحیحات» طبیعی مینماید.

بدنبال همین بحث‌ها و برای تعمیم آن به زمینه‌های دیگر زبان، سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران شورایی بنام «شورای زبان فارسی در رادیو و تلویزیون» تشکیل داد که وظیفه‌اش تعیین سیاست‌زبانی رسانه‌های همگانی بود. من نیز به عضویت این شورا برگزیده شدم و به پیروی از دیدگاهی که در این سخنرانی مطرح شد، اصولی را پیشنهاد کردم که بنظر من اگر

پذیرفته میشدند، سیاست زبانی رادیو و تلویزیون را روشن می کردند و در جهت مطلوب سوق میدادند یعنی جهتی که در آن هرزبانگری بتواند به پیروی از قواعد سازنده و زبایای زبان، آفرینشی آسان و روان و بی قید و بند و بی عقده را ارائه دهد و بدینسان به عنای فرهنگی زبان بیافزاید. متأسفانه از هم اکنون باید بگویم که این کوشش با شکست مواجه شد چون تقریباً هیچ یک از اصول پیشنهادی در جوهر واقعی خود و با پذیرش نتایج منطقی ناشی از آن مورد قبول همه اعضا قرار نگرفتند و در نتیجه کار آن شورا نیز ناتمام ماند و جلسات خود را تعطیل کرد. ازین فرصت استفاده می کنم و پیشنهادهایی را که به آن شورا عرضه کرده بودم به آگاهی شما نیز میرسانم تا بر بنیاد تحلیلی که درین سخنرانی مطرح کردم با نمونه ای از سهم یک زبانشناس در برنامه ریزی زبانی آشنا شوید:

«هدف اصلی شورای زبان فارسی سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران، باید پیروی از نظام زنده زبان و روال همگانی و طبیعی آن باشد با حفظ ویژگی های سبکهای متفاوت آن و با توجه به این نکته حیاتی که پیشرفت فرهنگی ایران درآینده مستلزم کمتر کردن فاصله میان زبان نوشتار و گفتار است.

با پذیرش این هدف، شورا باید هر گونه دستکاری فردی و یا تصنعات «فضل فروشانه» را محکوم کند.

از سوی دیگر چون کاربرد اصطلاحات «درست»

و «غلط» در مورد زبان، در گذشته همواره عملاً به تحمیل صورتها و تلفظهای تصنعی انجامیده و نیز از آنجا که بنظر ما «درست» در زبان چیزی است که با نظام بنیادی و کاربرد همگانی آن بخواند، توصیه می شود که در هر مورد ویژه بجای اینکه از اصطلاحات «درست» یا «غلط» استفاده شود، رهنمون هایی مانند «چنین نمی گویند یا نمی نویسند» یا «فقط در فلان سبک چنین می گویند یا می نویسند» بکار رود و دلاپل زبانشناسی آن نیز دقیقاً ذکر گردد.

بدون آنکه در تسلط نویسندگان و گویندگان رادیو و تلویزیون شک کنیم، آنان را از پیروی دستکاریهای «فضل فروشانه» بر حذر می داریم و اصل زیر را رهنمون خود و آنان می گیریم:

اگر تا دیروز همه در مورد نکته ای زبانی به شیوه ای خاص تلفظ کرده یا نوشته اند، امروز به هیچ دلیلی هیچکس نمی تواند آن را برهم زند و شیوه دیگری را به عنوان «صحیحتر» بر دیگران تحمیل کند.

با توجه به مطالب بالا، اصول زیر در زمینه های تلفظ، نثر و ترجمه پیشنهاد میشود:

#### تلفظ

در تلفظ روال طبیعی و همگانی ملاک اصلی است. پس:



۱- واژه‌های عربی باید صددرصد به شیوه فارسی تلفظ شوند.

۲- واژه‌هایی که در گذشته تلفظ دیگری داشته‌اند، فقط تلفظ امروزیشان ملاک خواهد بود.

۳- اگر در تلفظ طبیعی دوسه گونه رایج است، همه این گونه‌ها یکسان پذیرفته میشوند.

۴- با توجه به اینکه زبان رادیو و تلویزیون، فارسی مشترک میان همه ایرانیانست و این زبان نیز عملاً زیر تأثیر گونه فارسی تهران میباشد، اگر میان دو گونه تلفظ، یکی تهرانی و دیگری محلی مردد باشیم، گونه تهرانی انتخاب خواهد شد.

۵- در مورد واژه‌های بیگانه و اسامی جغرافیایی و اعلام، نزدیکترین تلفظ به آن در فارسی انتخاب خواهد شد (بجز تلفظهایی که با وجود دوری نسبی از اصل خود، کاملاً جا افتاده‌اند مانند پاریس) با حفظ آواهای ویژه فارسی و مشخصات آهنگین و تکیه‌ای آن. بهر حال تقلید از تلفظ بیگانه در فارسی کاملاً مردود است.

### نثر فارسی

۱- باید از کاربرد ترکیبات و صورتهای دستوری عربی (لکن، علیه، طی، الی و مانند آن) تا آنجا که ممکن است پرهیز کرد.

۲- باید از واژه‌های تازه فارسی تا آنجا که ممکن است و دور از ذهن نمی‌نماید، بهره گرفت

و اصولاً رادیو و تلویزیون خود محکی برای پذیرش این نوع واژه‌ها میتواند باشد (ماهواره، جشنواره و آبراهه‌مآلهایی هستند که رادیو و تلویزیون خود به‌سایستگی رواج داده). از این نظر تماس دایم با فرهنگستان زبان ایران توصیه می‌شود. بهر حال باید از کاربرد واژه‌های بیگانه که برابر فارسی دارند خودداری کرد.

۳- در نحو جمله‌ها، تا آنجا که ممکن است باید از سادگی و کوتاهی در تشریح رویکرد (مگر آنکه بیان اندیشه پیچیده خود مستلزم جمله‌بندی پیچیده‌ای باشد) و ترکیبات و اصطلاحات دور از ذهن را کنار نهاد.

۴- زبان هر برنامه باید متناسب با محتوی آن باشد و درین زمینه باید از درهم آمیختن سبکهای متفاوت دوری جست.

۵- روابط و قوانین دستوری عربی را نباید به فارسی انتقال داد.

۶- از کاربرد ساختهایی که با نظام دستوری فارسی منافات دارند باید پرهیز کرد (و نباید فراموش کرد که استثنائات نیز، جزئی از ساختمان بنیادی زبان را میسازند که با تعمیم قیاسی و منطقی فردی نمیتوان کنارشان نهاد).

### ترجمه

۱- در ترجمه باید بر ابرهای فارسی موقعیتها را یافت و به ترجمه لفظ به لفظ نپرداخت. باید فکر کرد که در فلان موقعیت اگر میخواستیم فلان مفهوم

Christensen (A):

“Les gestes des rois dans les traditions de l'Iran antique”, Paris, P. Geutnner, 1936.

Molé (M.):

“L'Iran ancien,” Paris, Bloud et Gay, 1965.

Virolleaud (Ch.): “Le martyr de l'Imam Hossein”, Beyrouth, 1927, Paris, Geutnner, 1927.

Krymsky:

“Theâtre persan”, Kier, 1925.

Laut (E.):

“Le théâtre persan, Le Tazia, Paris, Nouvelle Revue, 1903.

Levy (R.):

“Introduction à la littérature persane”, Paris, Maisonneuve et Larousse, 1973.

Massignon (L.):

“La passion de Hossayn-Ibn-Manssur-al-Halladje”, Paris, Etude de l'histoire religieuse, 1911.

Melikoff (Ipèn):

“Abu-Muslim”, Paris, Maisonneuve, 1962.

را اصولاً به فارسی بیان کنیم، چه می‌گفتیم یا مینوشتیم. در پایان یادآور میشویم که از نظر این شورا بدترین چیز ایجاد «تابو»های زبانی باید باشد که بندی بر کاربرد آفریننده زبان از سوی افراد میزند و آنها را گرفتار ترنزل زبانی و روانی میسازد. زبان را نباید چماق تکفیر کرد و به ویژه نباید کمبود معلومات عمومی و فرهنگی خود را با کاربرد های تصنعی و «خودنمایانه» جبران نمود.

یادآوری - بررسی درست و غلط در زبان در اینجا از دیدگاهی ایستاد صورت گرفت که در حقیقت پایگاه عادی گویندگان زبانت. ولی همین پدیده را می‌توان از دیدگاهی پویا نیز بررسی کرد که در آن صورت حتی غلط‌های بنیادی نیز ممکن است خود نشانه‌هایی از روندهای تحول آینده یک زبان بشمار آیند و این مسئله‌ای است نیازمند بحثی جداگانه. از سوی دیگر توافق همگانی در کاربرد زبان که اساس تعریف ما از «درست» بوده قطعاً به دستگاه‌های بسته و محدود زبان که استخوانبندی آن را میسازند مربوط میشود یعنی دستگاه آوایی و دستگاه دستوری درحالی که در دستگاه‌های باز زبان یعنی واژگان و ترکیب جمله‌ها، برعکس آفرینش فردی و نوآوری وی نقش اساسی را بازی می‌کند و از همین رو واژه‌سازی در زبان یکی از مهمترین جنبه‌های زبانی آنست.

پایان

Massignon (L):

“Les méthodes de réalisation artistique des peuples de l'Islam”, Paris, Perue, Syria, 1921.

محمدگردیزی: کتاب زین الاخبار، برلن - ایرانشهر، ۱۹۲۸.

ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری: روضه - الشهداء - تهران، بنیاد فرهنگ.

ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری: فتوت‌نامه سلطانی - تهران - بنیاد فرهنگ.